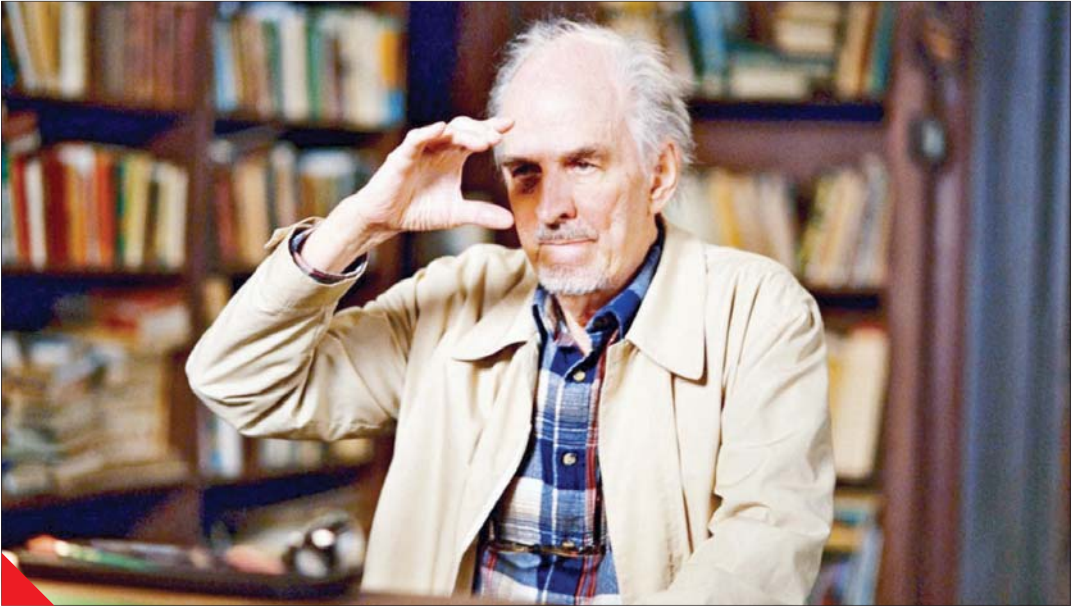


هنگامی که نقوش جان می گیرند

پیدایش فیلم همچون در یک آینه *

مترجم: نگین شیدوش



اینگمار برگمان

هنرمندانه را کنار بگذارم و بهسادگی، روی درام انسانی تمرکز کنم و اینگونه بود که این نمایشنامه به‌وجود آمد.این یک نمایشنامه صحنه‌ای مخفی است،نمی‌توانی به‌صحنه‌های منظم که کنار هم چیده شده‌اند، از دستش خلاص شوی. جنبه‌های سینمایی هم‌چون در یک آینه، کامیاب در درجه دوم اهمیت هستند.

از آنجا که من همیشه در تئاتر کار کرده‌ام و همیشه تمایل به نوشتن نمایشنامه‌های روی صحنه داشتم، بعضی از فیلم‌هایم به‌وضوح نمایشنامه‌هایی مخفی هستند. **پیتر کووی**:چهارپدر در تاریکی از دریا بیرون می‌آیند.کارین (هریت اندرسون)، دختر، که متلاطمه شی‌زوفرنی است و به‌تازگی از درملگاه مرخص شده.دیوید (گونار بیرون‌اشتراند)، پدر، که رمان‌نویسی است که از زمان مرگ همسر اولش، به بهای از دست دادن خانواده حرفش را دنبال کرده است. مینوس (لارس پاسگارد)، پسر، نمونه بارز نوجوانانی است که در مورد جنسیت، خجالتی‌اند و از آزارهای خواهر بزرگ‌ترش منزجر است و مارتین (ماکس فون سیدو)، شوهر کارین، که علاقه‌اش به آزادی را تحت لوای رواقی – مسکلی پنهان می‌کند و تا حدودی حامی کسانی است که کمتر توانایی مقابله با عذاب زندگی را دارند.

طی ۲۴ ساعت بعد، کارین متوجه بهره‌کشی حرفه‌ای پدرش از او می‌شود، اینکه پدرش در فکر استفاده از او به‌عنوان شخصیتی در رمان بعدی‌اش است. زمانی که دیوید و مارتین در حال بازدید از زمین اصلی برای تدارکات اولیه هستند، کارین، در کشتی شکسته متروکی نزدیک کلبه تابستانی، مینوس را افسون می‌کند. کارین در فرومی‌شکند و خیال می‌کند که غنچه‌کونی عظیم‌الجثه، به قصد بردن او از آسمان آ می‌آید. دیوید که مارتین همیشه او را به‌خاطر خودپسندیش به یاد انتقاد می‌گیرد، حالا به پسرش رسیده و در سطر آخر، مینوس به دوربین خیره شده و می‌گوید: 'پدرا! با من حرف زد!'

هریت از بند رسته

پیتر کووی: شش‌سال بود که برگمان و هریت اندرسون با هم کار نکرده بودند. هریت روی کارهای خانوادگی‌اش تمرکز کرده بود و در ۱۹۶۰ دخترش پترا به دنیا آمد. درست قبل از شروع کار روی «هم‌چون در یک آینه».

یان لومپولت: شما معمولاً از «هم‌چون در یک آینه»تان به‌عنوان یک حمام تظهِیر نام برده‌اید.

هریت اندرسون: فکر می‌کنم هیچ‌گاه به اندازه آن‌موقع خوشحال نبودم. کاملاً خوشحال بودم که در نقش این فرد بیمار بازی می‌کنم، می‌توانم تمام وجود منفی خودم را به کار گیرم و آن را جلوی دوربین بیابم، فریاد بزنم و جارجونگل به‌پا کنم و نقش یک اسکیزوفرنیک را داشته باشم. بالاخره دوباره روی صحنه می‌آمدم در میان آنهایی که مرا می‌پذیرفتند، هرچه بیشتر نعره می‌دم، بیشتر مرا می‌پذیرفتند.

یان لومپولت: لحظات خوبی با برگمان داشتم.

هریت اندرسون: این دست‌کم‌گرفته قضیه است! او حس ششم دارد و با ارواح در ارتباط است. و من این را به او نوشته بودم. پس این انتظار داشتیم که فکر کند: او برای این نقش مناسب است. یا شاید هم: او باید از ملال نجات یابد.

یان لومپولت: این بهترین تجربه فیلمی شما بود؟

هریت اندرسون: بله، به نظر همین‌طور بود. من از قفس رها شده بودم و در میان دوستام بودم که با من حرف می‌زدند.

گرفتن فیلمنامه

پیتر کووی: از نه ا یکسون، روزنامه‌نگار روزنامه سیدسونسکا داگیلا،ت، اغلب اینگمار برگمان را در تئاتر شهر مالمو ملاقات می‌کرد. او از جزیره کوچک فارو که مخارجش را از راه ماهیگیری و پرورش گوسفند تأمین می‌کرد، برای فیلمبرداری دیدن کرد. از نه اریکسون: من آن زمان متوجه شدم که این باید چیز جدیدی در مقایسه با فیلم‌های قبلی باشد، اما دقیقاً نمی‌دانستم چیست. او به من گفت که فارو را دیده و تقریباً آنجا را پسندیده است. خب من فارو را در طول جنگ می‌شناختم، چرا که تنها بندر طبیعی گاتلند بود و بارها پیش آمده بود که در آنجا رهم را کم کنم. من گمان می‌کردم که اگر او فیلمی در آن محیط بسازد، چیزی از آب درمی‌آید مطلقاً متفاوت از آنچه قبلاً کار کرده است. اینگمار کاملاً آماده بود اگر صحنه غروب یا شب داشتند، دیروقت کار می‌کردند، در غیر این صورت بیشتر وقت‌ها کارشان ساعت پنج تمام می‌شد. اولین روزی که من آنجا بودم، مقدار کمی از فیلمنامه را کار کردند. صحنه غروب بود که حدود ساعت هشت گرفته شد. گوسفندان سروصدای زیادی می‌کردند، اما بعد ساکت شدند. هنگ نظامی شبیور کشید تا آنها را ساکت کند!

اِی‌رای یک صحنه، برگمان از روز قبل به گروه گفته بود که از سالم بودن قایق موتوری مطمئن شوند، اما قایق به کار نرفتاد و برگمان عصبانی شد. او در جای بسیار

عالمِ ورای دیوار

اینگمار برگمان را ترجمان سینمایی کیر گکور بخوانیم، چنان‌که خود وی در آخرین فیلمش، ساراباند، روی کتاب کیر گکور تأکید می‌کند. همچون در یک آینه فیلمی است که به صراحت، چنین چالشی را بازمی‌نماید. کارین دختر خانواده که به اسکیزوفرنی مبتلاست، گمان می‌برد که همزمان در دنیای واقعی و دنیایی در ورای دیواری منشش زندگی می‌کند. بیماری کارین حکایت از تناقض این دو عالم دارد. کارین همچنان که کیر گکور می‌گفت پیوسته ناگزیر به انتخاب میان این دو عالم است و سرانجام عالم دیگر، یعنی عالم جنون را انتخاب می‌کند. اما تنها کارین نیست که با چنین چالشی مواجه می‌شود، دانیل، پدر او، که نویسنده است نیز از چنگال یأس به عالم هنر پناه می‌برد و این میسر نیست جز به بهای قربانی کردن خانواده. پس پدر، بیماری کارین را سوزهای برای آستان خود قرار می‌دهد. مینوس، برادر کارین، نیز که نوجوان

زیبایی روده‌شده

بلاشت در فیلم جدید وودی آلن یاسمین آبی

دوبلور غلط در مورد من وجود دارد:

یکی اینکه چون عینک می‌زنم روشنفکرم و دیگر اینکه چون فیلم‌هایم فروش خوبی ندارد، هنرمندم. (وودی آلن). جملهای به آن فروش فوق‌العاده‌ای ندارند ولی این مساله هرگز مانع همکاری بهترین‌های دنیای سینما با او نبوده است. آن در این مورد می‌گوید درست است که فیلم‌هایم فروش زیادی ندارند ولی بازیگران فیلم‌های من دستمزد زیادی نیز از من نمی‌خواهند

چراکه می‌دانند محصول این همکاری همیشه نتیجه‌بخش است. درستی این کلام را می‌توان در نتایج جوایز معتبر دنیا به وضوح دید. اغلب بازیگران فیلم‌های آلن نامزد دریافت این جوایز بوده و در مواردی نیز موفق به دریافت آن شده‌اند از آن جمله می‌توان به دایان کیتن، مایکل کین، پنلوپه کروز و دایان ویست اشاره کرد که موفق به دریافت جوایز آکادمی شدند. یکی ازمشخصه‌های سینمای آلن حضور پررنگ زنان است. نقش‌هایی که آلن به بازیگران زن خود می‌سپارد بسیار هوشمندانه و همچنین خلاقانه هستند

چراکه همواره خود آنها در شکل‌گیری نهایی شخصیت‌ها نقش بسزایی دارند. فضای فیلم‌های او فضای شناخت بیشتر از خود و توانایی‌های پنهان این بازیگران در خلق شخصیت‌های ماندگار سینمایی است. آلن در تازت‌ترین اثرخود (Blue Jasmine) یاسمین آبی (لازم به ذکر است که این ترجمه در بیشتر تفدها و خبرهای مربوط به این فیلم به کاررفته است ولی اختلاف نظرهایی نیز راجع به آن وجود دارد مبنی بر اینکه کاربرد رنگ آبی در اینجا مجاز از نم و افسردگی است

و جیمین نیز نام شخصیت فیلم است و درواقع ترجمه صحیح جسیمین، غمگین است. از آنجایی که این فیلم برداشتی آزاد و امروزی از اثر مهم تنسی ویلیامز، اتوبوسی به نام هوس است، این نظریه قابل قبول می‌نماید.) آلن در این فیلم با بازیگر

قدرتمند استرالیایی کیت بلاشت (Cate Blanchett) همکاری کرده‌است. داستان فیلم درباره جسمین زن از طبقه رفقه جامعه نیویورک است که زندگی رویایی و تجملاتی او با آشکار شدن ماهیت واقعی هوسرش و نوع کسب درآمد او دستخوش

تحول شده و او را با واقعیت تلخ تنهایی و سرگشتگی روبرو می‌کند، درنمایه اصلی فیلم چگونگی رویارویی او با شرایط جدید و تلاش او برای دوباره برخاستن و هویت یافتن است. این فیلم در روزهای اول اکران به‌شدت مورد توجه و تشویق منتقدان قرارگرفت و آن را یکی از درخشان‌ترین آثار اخیر آن برشمردند. بازی بلاشت عموماً مورد تحسین و تمجید قرار گرفته و یکی از بهترین‌های دههنگام جایزه آکادمی اعلام شده است. آلن در مورد انتخاب بلاشت گفته که او اولین گزینه برای کار بوده است و عمقی که به نقش بخشیده،



مثال‌زدنی است و بلاشتت به زیبایی در نقش زنی سرخورده و مایوس فرو رفته و کشمکش‌های او برای نجات از این ورطه را باورپذیر کرده است. بلاشتت درباره چگونگی ایفای نقش در فیلم می‌گوید که مدتی را فقط به تماشای آدم‌ها پرداختم، راجع به دوران رکود اقتصادی و پیامدهای آن در زندگی خصوصی افراد مطالعه کردم و همچنین برای درک دقیق از شرایط روحی یک انسان سرخورده که مسلمانا برای تسکین اولیه رنج خود به سمت عادات ناسالم خواهد رفت، برخی از این عادات را تجربه کردم. انتخاب سبب ورود هر سه شخصیت فیلم به یک بازی خطرناک است، شامل متجارب گذشته و خاطرات فراموش‌شده

سایمن. از دیگر ویژگی‌های این فیلم محوریت شخصیت زن داستان است. دنی بویل در خلق شخصیت زن فیلم از الگویی تکراری بهره گرفته است. الیزابت زنی زیبا و اغواگر است که در فیلم در نقش یک Femme fetal ظاهر می‌شود تا شخصیت مرد داستان را عمداً به سوی نابودی سوق دهد. «خلسه» اثری است لذتبخش و پرپیچ‌وخم با شگفتی‌های زیاد. فیلم رمان و خوش‌ساختی است که بر اساس یک فیلم تلویزیونی به همین نام به نویسندگی و کارگردانی جو آهرن ساخته شده است، فیلمی روانکاوانه که برای کشف حقایق باید فیلم را تا انتها دید، حقایقی ظریف و پنهان در لایه‌های زیرین «خلسه»، گذشته و حال و آینده بر هیجان و درگیرکنندگی را به تصویر می‌کشد. خلسه فیلمی با ریتمی تند است که از پس هر اتفاق فراموش‌شده در آن یک راز برملا می‌شود تا پازل تکه‌پاره فیلم را تکمیل کند.

آگراند پیمان

در تدارک جشنی بی‌رمق



محمد صادقی

حتی حضور دو بازیگر خوب و قدرتمند (رابرت دنبرو و دایان کیتن) نتوانسته قدری از ضعف‌های کوچک و بزرگ فیلم، «The Big Wedding» بکاهد، در حالی که سینمای کمدی این امکان را فراهم می‌آورد تا برخی نقص‌های فیلمنامه و... با خلاقیت و درخشش بازیگران پوشیده شود! جاستین زکهام (Justin Zackham) کارگردان، نویسنده و تهیه‌کننده آمریکایی، در فیلم تازش یک سرسردگمی و آشفتگی ذهنی را به تمامی به نمایش می‌گذارد... پسرخوانده دان (رابرت دنبرو) که آل‌هاندرو نام دارد قرار است با دختری به نام ملیسا (آماندا سایفرد) ازدواج کند و به همین دلیل اعضای خانواده دور هم جمع می‌شوند. مادر بیولوژیکی آل‌هاندرو هم که فردی معتقد است و طلاق برای او موضوعیتی ندارد، به‌زودی از کلمبیا به این جمع می‌پیوندد و این به مساله‌ای جدی برای زوج جوان تبدیل می‌شود زیرا دان و الی (دایان کیتن) سال‌هاست که هم جدا شده‌اند و در غیاب الی، دان با بی‌بی (سوزان ساراندون) زندگی می‌کند. به این ترتیب، دان و الی چند روزی در کنار هم نقش زن و شوهری شاد و خوشحال را بازی می‌کنند بلکه مراسم ازدواج آل‌هاندرو و ملیسا به آramی برگزار شود!در امتداد این بازی‌ها و روابط ازهم‌گسیخته و پریشانی‌هایی که از متن زندگی بر می‌خیزد، بالاآوردن‌های لیلیا (کاترین هیگل) دختر دان که بجای در راه خواهد داشت و نخستین تجربه جارد (تافر گریس) پسر دیگر او که دلپسته خواهر آل‌هاندرو شده نیز جریان دارد، در واقع داستان در داستانی را ایجاد می‌کند تا یک پایان‌بندی سست و بی‌رمق. در فیلم «عروسی بزرگ» با وجود بازیگران خوبی همچون دنبرو، کیتن، ساراندون، ویلیامز و سایفرد خبری از بازی‌های چشمگیر نیست، چهره‌های جذابی گردهم آمده‌اند که البته جذابیتی به فیلم نمی‌بخشند. پس از تماشای فیلم، چیزی باقی نمی‌ماند. ریتم تند فیلم منطقی نیست. انگار کارگردان به زور می‌خواهد چیزی را به مخاطب بفهماند که وقتی اندکی درنگ کنیم، چیزی هم وجود ندارد که بخوایم فهم بگیریم!کنیم!فیلمساز در «انسان دادن» وضعیتی ناتوان است، پس به کلمات پناه آورده و باز هم این ناتوانی‌اش است که ابراز می‌شود. نشان می‌دهد که دگرگون کند یا نشان می‌دهد که نشان داده باشد؟ به نظر برای خودش هم مشخص و روشن نیست. سخنرانی دان در مراسم عروسی را در نظر بگیرید، هرچند با طنز کلامی همراه است منتها تنها حرفی است که شنیده می‌شود، حرفی که منتظر شنیدن آن بودیم، این هم در فقدان یک فیلمنامه خوب، شخصیت‌پردازی و گفتاری باورپذیر... این را مقایسه کنید با یک فیلم متوسط دیگر با نام Last Chance Harvey و آنجا که هاروی (تام هنکس) در مراسم ازدواج دخترش، برای جمع و در حضور همسر سابق خود سخن می‌گوید و لاقال سکنسی از فیلم به یادگار در ذهن نقش می‌یند...



دست‌ها روی شهر

نگاهی به تازه‌ترین اثر «دنی بویل»

خاطرات فراموش شده

دنی بویل در این تازه‌ترین ساخته‌اش (Trance) تعارفی با مخاطب ندارد. خشنود را به‌راحتی به‌صراحت به نمایش

می‌گذارد و در سکانس‌هایی از این درام در رودربایستی گیر نمی‌کند. «خلسه» یک فیلم هوشمندانه با روایتی بی‌دری بر محوریت سه شخصیت اصلی است که ببینند را معلق نگه می‌دارد که به کدام‌یک از آنها می‌شود اعتماد کرد. جیمز مک‌ووی راوی داستان است. او کسی است که قرار است ببینند را با خود همراه کند، اما شخصیت او آن چیزی نیست که ببینند تصور می‌کند. همین‌فشان فراترک (ویسنس کسل) تنهاکار مودب و البته بیرحم، ابتدا با ورود الیزابت کمرنگ‌تر و کمرنگ‌تر می‌شود، در حدی که الیزابت با حرف‌ها و رفتارش او را کنترل و مجبور می‌کند تا برای جلب اعتماد سایمن، هیپنوتیزم شوند. الیزابت قدرت را از فراتک می‌گیرد و به سایمن می‌دهد، سایمن با درگیر شدن در این توهم و خیال، گروه را نابود می‌کند. ماجرای فیلم با یک خطابه آغاز می‌شود. راوی (سایمن) با این خطابه پرده از یک سرقت بسیار جذاب بی‌ نقاشی و اتفاقات بعد از آن برمی‌دارد. دلبستی ساده اما درتو که بیشتر درباره بازی ذهن است در توتل زمان و خیال بازیگران فیلم. این فیلم بیم بازیگری مناسب دارد. جیمز مک آووی و ویسنس کسل درخشند و البته زرابو داسون یک زن با آمیزه‌ای از زیبایی، اغواگری، جاهللی و قساوت است. فیلم در مورد یک سارق تازه‌کار تلبولهای نقاشی است. سایمن یک دلال آثار هنری است که با همکاری یک گروه خلافکار، طی برگزاری یک حراج، تابلوی گرافیمتی که از فرانسیسکو گویدافنشن مشهور اسپانیایی است را می‌دزدد. بعد از انجام موفقیت‌آمیز این سرقت، او که قصد درد زدن مهدستان خلاق‌کارش را دارد، بر اثر ضربه‌ای به سرش، دچار فراموشی می‌شود. گروه خلافکاران که دنبال جایی می‌گردند که او در آنجا تابلو را مخفی کرده، سایمن را تحت فشار قرار می‌دهند و در نهایت سایمن برای یادآوری سراغ یک روانشناس متخصص هیپنوتیزم می‌رود و تلاش می‌کند خاطرات فراموش‌شش را به یاد بیاورد. ولی هیچ‌چیز آن گونه که به نظر می‌آید نیست. این جلدت درمان سبب ورود هر سه شخصیت فیلم است که به یک بازی خطرناک است، شامل متجارب گذشته و خاطرات فراموش‌شده سایمن. از دیگر ویژگی‌های این فیلم محوریت شخصیت زن داستان است. دنی بویل در خلق شخصیت زن فیلم از الگویی تکراری بهره گرفته است. الیزابت زنی زیبا و اغواگر است که در فیلم در نقش یک Femme fetal ظاهر می‌شود تا شخصیت مرد داستان را عمداً به سوی نابودی سوق دهد. «خلسه» اثری است لذتبخش و پرپیچ‌وخم با شگفتی‌های زیاد. فیلم رمان و خوش‌ساختی است که بر اساس یک فیلم تلویزیونی به همین نام به نویسندگی و کارگردانی جو آهرن ساخته شده است، فیلمی روانکاوانه که برای کشف حقایق باید فیلم را تا انتها دید، حقایقی ظریف و پنهان در لایه‌های زیرین «خلسه»، گذشته و حال و آینده بر هیجان و درگیرکنندگی را به تصویر می‌کشد. خلسه فیلمی با ریتمی تند است که از پس هر اتفاق فراموش‌شده در آن یک راز برملا می‌شود تا پازل تکه‌پاره فیلم را تکمیل کند.



در نیمه‌دوم قرن ۱۹، روشنگری و عقلانیت توسط چهره‌هایی چون کیر گکور و نیچه، خود را به چالش کشید. کیر گکور فیلسوف دانمارکی بود که پس از هگل، به مقابله با سیستم عقلانی او پرداخت. کیر گکور برای انسان سه‌ساحت قایل بود. ساحت نخست ساحت استاتیس‌تیک است که فرد به کامرانی و لذت‌جویی توجه دارد. این ساحت در نهایت به بن‌بست می‌رسد و فرد گرفتار یأس می‌شود. پس به ناگزیر باید به ساحت اخلاقی جیش کند. ساحت اخلاقی نیز به احساس گناه می‌انجامد و فرد جهشی دیگر به ساحت ایمانی خواهد داشت. به این‌سان ایمان برای کیر گکور نه کنشی عقلانی، بل «تکیه‌کردن به امر نامعقول» و از روی یأس است. البته وی دشواری ایمان را نیز در این می‌داند که فرد بین وادی عقلانی و وادی ایمانی سرگردان می‌شود. کیر گکور ایمان را کنشی غیرعقلانی قلمداد می‌کند که انسان ناگزیر از تن دادن به آن است. البته تن سپردن به این امر غیرعقلانی، تناقضات بی‌شمار در پی دارد. ناروا نیست اگر